

ساختارشکنی یادنگاشت زن ایرانی در عطر سنبل عطر کاج اثر فیروزه جزایری دوما

سیدمحمد مرندی*

دانشیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

سیروس امیری**

استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کردستان، کردستان،

ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۲، تاریخ تصویب: ۹۲/۱۱/۶)

چکیده

در این مقاله، نقد گفتمان شرق‌شناسی و ساختارشکنی «یادنگاشت زن ایرانی» در عطر سنبل عطر کاج نوشته فیروزه جزایری دوما بررسی و تحلیل شده است. دوما در این یادنگاشت توانسته است نمونه کمابیش متفاوتی از نگاه زن مهاجر ایرانی به ایران و آمریکا را به نمایش بگذارد، و انگاره‌های خوانندگان غربی درباره ایران و انتظاراتشان از یادنگاشت زن ایرانی را به چالش بکشد. در این پژوهش نشان می‌دهیم که چگونه دوما، با خلق موقعیت‌ها و توصیف و مقایسه صحنه‌هایی از زندگی ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها، باورهای شرق‌شناسانه، خرافه‌گرایی، زن‌ستیزی، جزم‌اندیشی، خردستیزی و واپس‌گرایی ایرانیان را به چالش کشیده است. وی همچنین به شیوه‌ای تمثیلی موانع و مخاطرات پیش‌روی داستان‌نویسان مهاجر ایرانی را به تصویر کشیده و از این طریق روایت خود را در تقابل با یادنگاشت‌هایی عرضه می‌کند که در آنها زنان مهاجر ایرانی خواسته یا ناخواسته به باورهای شرق‌شناسانه دامن زده و نوعی فمینیسم آلوده به شرق‌شناسی را عرضه کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: فیروزه جزایری دوما، عطر سنبل عطر کاج، یادنگاشت زن ایرانی، شرق‌شناسی، فمینیسم، ۱۱ سپتامبر، ساختارشکنی.

* تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۳۰۹۳۱، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۰۹۳۱، E-mail: mmarandi@ut.ac.ir

** تلفن: ۰۸۷۱-۶۶۶۴۶۰۰، دورنگار: ۰۸۷۱-۶۶۶۴۶۰۰، E-mail: amiri.cyrus@gmail.com

مقدمه

نمی‌توانم نام خانوادگی‌ام را ذکر کنم، چون:

- «بابا، دارم یه یادنگاشت می‌نویسم.»

- «عالیه! فقط اسم ما رو نبر.»

(دوما ۶۳)

در دههٔ اخیر، خوانندگان ادبیات انگلیسی در غرب شاهد افزایش انفجاری یادنگاشت‌ها^۱ و رمان‌هایی بوده‌اند که به قلم زنان مهاجر ایرانی^۲ و دربارهٔ فرهنگ و هویت ایرانی پدید آمده‌اند. در این دهه، زنان مهاجر ایرانی در غرب، به ویژه در ایالات متحده، با وسعت و شتابی بی‌سابقه به نگارش انگلیسی روی آورده و کوشیده‌اند تا صدای ویژهٔ خود را در میان صداهای مربوط به دیگر اقلیت‌های قومی- فرهنگی به خوانندگان انگلیسی‌زبان بشناسانند.^۳ این انفجار ادبی تا حدودی معلول به صحنه آمدن نسل دوم مهاجران ایرانی بوده است که برخلاف والدین خود به زبان انگلیسی سخن گفته و کمابیش عضوی از جامعهٔ فرهنگی غرب شده‌اند. البته، همانطور که پژوهشگران اشاره کرده‌اند، دلیل روشن‌تر این پدیده در سال‌های پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، بالا گرفتن کم‌سابقهٔ تنش میان غرب و اسلام و به دنبال آن حضور همیشگی خاورمیانه، به ویژه ایران، در سرخط اخبار رسانه‌های غربی بوده است (مظفری، ۲۰۰۶، ۵۱۶؛ دارزنیک، ۲۰۰۸، ۵۵؛ ویتلاک، ۲۰۰۷، ۱۲). یکی از پیامدهای این حضور همیشگی در صدر اخبار، افزایش حس کنجکاوی خوانندگان غربی دربارهٔ اسلام و ایران و

۱. در نوشته‌های فارسی‌زبان اخیر اصطلاحاتی نظیر «یادنگاشت»، «یادنوشت»، و «یادنگاره» برای نوع ادبی memoir، به منظور تمایز از خودزندگی‌نامه (autobiography) به کار رفته است.

۲. در سال‌های اخیر «یادنگاشت زن ایرانی» (Iranian woman's memoir)، به عنوان یک نوع ادبی خاص با ویژگی‌های ساختاری و محتوایی شناخته‌شده مطرح گردیده است.

۳. بر اساس پژوهش‌های اخیر، تنها در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۱۱، زنان مهاجر ایرانی بیش از ۴۰ نمونه از این‌گونه آثار را از طریق ناشران معروف غربی به خوانندگان انگلیسی‌زبان عرضه کرده‌اند (فتوحی، ۲۰۱۲، ۱۲۷). از این میان می‌توان به کسانی چون ناهید راجلین، تارا بهرام‌پور، گلاره آسایش، آذر نفیسی، پروچستا خاکپور، یاسمین دارزنیک، فاطمه کشاورز، آنتیا امیررضوانی، دالیا سوفر، گینا نهایی، آزاده معاونی، یاسمین کروتر، مارینا نعمت، زارا هوشمند، رویا حکاکیان، زهره قهرمانی، داور اردلان، آوا هما، الیزابت اسلامی، ساشا مستوفی، نستنا رضوانی، و افشین لطفی اشاره کرد. همهٔ نویسندگان نامبرده، بجز راجلین، نهایی، آسایش و بهرام‌پور، نخستین اثر داستانی خود را بعد از سال ۲۰۰۱ عرضه کرده‌اند.

هرگونه مسئله مرتبط با این دو بوده است. در این سال‌ها، که اسلام همواره از سوی بیشتر رسانه‌های غربی به عنوان تهدیدی ذاتی علیه صلح و امنیت جهانی و دستاوردهای تمدن بشر مطرح و نکوهش گردیده است و به مخاطبان القا شده است تا سایه این تهدید ویرانگر را بر زندگی خویش احساس نمایند، حضور واژه «ایران» در عنوان یک کتاب کافی بوده است تا طیف‌های گسترده‌ای از خوانندگان را به سمت آن کتاب کشانده و گاهی آن را به رده‌های نخست جدول پرفروش‌ها نزدیک نماید.^۱ شاید بسیاری از این خوانندگان برآن بوده‌اند تا با «شناخت» بهتر این تهدید ناشناخته، شیوه‌های احتمالی مقابله با آن را بیاموزند.

این نویسندگان معمولاً مسائل و معضلات زنان در ایران، به ویژه ایران معاصر، را مرکز توجه خویش قرار داده و اغلب روایتشان را بر اساس سرگذشت «واقعی» خویش یا یکی از نزدیکانشان بنا کرده‌اند. بسیاری از این متون که در فضای پرتلهاب و تهدیدآمیز پس از ۱۱ سپتامبر نگاشته شده‌اند، به طور چشمگیری دستخوش خودتحریفی گشته و اغلب به بازتولید انگاره‌های کلیشه‌ای و اسلام‌هراسانه روی آورده‌اند. در این میان، تعدادی از زنان نوقلم، سوار بر موج کنجکاوای خوانندگان غربی و تبلیغات رسانه‌ای اسلام‌هراسانه، با نسخه‌برداری از متون رسانه‌ای و آثار مستشرقان کهنه و نو، یادنگاشت‌ها و رمان‌های خویش را به تولید انبوه رسانده و خود را به عنوان سخنگوی زنان ایران معاصر مطرح نموده‌اند. بسیاری از نوشته‌هایی که از دل این شرایط پدید آمده‌اند، ناگزیر ایران را از دیدگاهی «غربی‌شده» به تصویر کشیده و چیزی جز بازتولید متون آرشیوی و رسانه‌ای غرب نبوده‌اند. آنچه در بسیاری از این متون نادیده گرفته شده است، صحنه زنده حیات اجتماعی و فرهنگی ایران است. در ادامه این مقاله به خوانش عطر سنبل عطر کاج اثر فیروزه جزایری دوما، به عنوان یکی از آثار شاخص ادبیات ایرانی-آمریکایی می‌پردازیم تا ضمن بررسی رویکرد این نویسنده، شرایط حاکم بر ادبیات زنان مهاجر ایرانی را توصیف کنیم.

بحث و بررسی

یکی از نکات شایان توجه درباره ادبیات انگلیسی زبان مهاجران ایرانی، حضور کم‌رنگ‌تر و کم‌تعدادتر نویسندگان مرد است. برخی منتقدان این استیلای زنانه را از پیامدهای

۱. برای نمونه، لولیتا خوانی در تهران (آذر نفیسی)، پرسپولیس (مرجان ساتراپی؛ زبان اصلی فرانسوی)، زندانی تهران (مارینا نعمت) از جمله پرفروش‌ترین آثار ادبی در آمریکا طی سال‌های اخیر بوده‌اند.

رواج جریان فمینیسم می‌دانند (مولوی، ۱۳۸۸، ۳۶۹)، جریانی که در این سال‌ها دستخوش آمیخته شدن بی‌سابقه حقوق و مسائل زنان مسلمان با گفتمان سیاسی دولت آمریکا، به ویژه طرح «مبارزه با تروریسم»، شده است (دباشی ۸، تور). همچنین، عده‌ای این پدیده را حاصل سکوت تحمیل شده به مردان مهاجر ایرانی می‌دانند؛ وضعیتی که در پی اشاعه تصویر خشن و زن‌ستیز از مرد ایرانی در رسانه‌های غربی و همچنین در آثار برخی زنان مهاجر ایجاد شده است (فتوحی، ۲۰۱۲، ۲۷). در اکثر یادنگاشت‌ها و رمان‌های زنان مهاجر ایرانی در غرب، مشکلات زنان در ایران کانون توجه قرار گرفته است. نکته شایان توجه دیگر، رواج بی‌سابقه نوع ادبی یادنگاشت در مقایسه با رمان و انواع ادبی دیگر است. این امر نیز نشانه علاقه خوانندگان غربی به روایت‌های «مستندگونه» و شرح حال «واقعی» زنانی است که در جایگاه «شاهد عینی» مسائل زنان در ایران معاصر را بازگو می‌کنند. ترجیح یادنگاشت بر رمان و داستان کوتاه، همانطور که پژوهشگران اشاره می‌کنند، حاکی از رویکرد غیرادبی و غیرهنری خوانندگان غربی و علاقه آنان به وقایع اجتماعی و مسائل سیاسی است (ونزان، ۲۰۱۰، ۱۶، لوراین آدامز، ۲۰۰۸، ۱۹). کیت آدامز، با اشاره به تلفیق حوادث فردی و رویدادهای تاریخی-اجتماعی در یادنگاشت، نویسنده این نوع ادبی را به مثابه مخبر و مفسر تاریخ معاصر می‌داند (۸). در واقع، به هر دلیل که باشد، یادنگاشت زن ایرانی اکنون به «کالایی بسیار پرفروش» تبدیل شده است، و «عطش غرب برای این آثار سیری‌ناپذیر به نظر می‌رسد» (نقیبی، ۲۰۰۹، ۸۱).

در چنین شرایطی، برخی از زنان مهاجر ایرانی که رؤیای تولید آثار پرفروش را در سر می‌پروراندند، به نوشتن یادنگاشت‌های مستندگونه‌ای روی آوردند که در آن‌ها موضوعاتی چون تبعیض و خشونت علیه زنان و کودکان، ازدواج اجباری کودکان، سنگسار دختران نوجوان، و... همواره جزء ثابت داستان است. به عقیده ویتلاک، زن مهاجر ایرانی در غرب از جایگاه «مطلوب» خود به مثابه میانجی میان دو فرهنگ غربی و اسلامی بهره گرفته و سرگذشت «واقعی» زن ایرانی را به زبان خواننده غربی بازگو می‌کند: نیمه شرقی این زن، موجب باورپذیری اثرش شده و نیمه غربی‌اش موجب جلب اعتماد خوانندگان غربی می‌گردد (۱۴). ناهید راجلین، که خود نویسنده چند اثر از جمله یادنگاشت دختران پارسی است، علاقه

۱. فاطمه کشاورز با اشاره به رویکرد غیرادبی و غیرهنری این‌گونه آثار، از یادنگاشت زن ایرانی با عنوان «ادبیات شاهد عینی» یاد می‌کند (۲).

خوانندگان غربی به سرگذشت «واقعی» زن ایرانی را رمز موفقیت آثار زنان نویسنده مهاجر ایرانی می‌داند (۱۵۶). علاوه بر این - از آنجا که اغلب این نویسندگان دارای تحصیلات آکادمیک غربی‌اند - طرفداران غربی آنان نظراتشان را به عنوان «دانش عینی» پذیرفته و قضاوت‌هایشان را از روی اعتماد علمی پذیرفته‌اند (مرندی و پیرنجم‌الدین، ۲۰۰۹، ۲۴). لوراین آدامز با توجه به اقبال خوانندگان غربی به یادنگاشت‌های زنان مسلمان در غرب، می‌گوید: «در برخی زمان‌ها، توجه غربیان به زنان مسلمان نه به واسطه کوشش ادبی آنان، بلکه به خاطر چگونگی جای گرفتن آن‌ها در مناقشات سیاسی بزرگتر است» (۱۹). مسلم است که در سال‌های پس از حملات ۱۱ سپتامبر، و در ایامی که حقوق زنان مسلمان به ابزاری برای توجیه اقدامات مداخله‌جویانه غرب در خاورمیانه تبدیل شده است، یادنگاشت‌های زنان مهاجر ایرانی فضای مناسبی را برای رواج فمینیسم آلوده به شرق‌شناسی فراهم آورده است، فمینیسم شرق‌شناسانه‌ای که فرض اساسی آن تقابل دوگانه میان غرب، به مثابه بهشت رستگاری زنان، و «جهان اسلام»، به مثابه شکنجه‌گاه زنان، بوده است (هو، ۲۰۱۰، ۴۳۳؛ تور ۱؛ بهرامی‌تاش، ۲۰۰۵، ۲۲۴).

با این وجود، اشتغال بی‌سابقه زنان مهاجر ایرانی به ادبیات انگلیسی و پرداختن آن‌ها به مطالعه و معرفی فرهنگ و هویت ایرانی در دهه اخیر را نمی‌توان، و نباید، تنها با توجه به انگیزه‌های تجاری یا سیاسی توضیح داد. این موج ادبی از وجود انگیزه‌های اصیل‌تر و ریشه‌دارتری نیز، در نزد برخی از این نویسندگان، حکایت می‌کند. در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر که رسانه‌های غربی مخاطبان را با رگبار «تصاویر و اخبار منفی از ایران و ایرانیان بمباران می‌کرده‌اند، تشویش مهاجران ایرانی در مورد تعلقات ملی خویش شدیدتر شده است (کریم و رحیمیه، ۲۰۰۸، ۹). مهاجران ایرانی (به ویژه نسل دومی‌ها که برخلاف والدینشان توانسته بودند زبان و فرهنگ معیار کشور جدیدشان را آموخته و کمابیش عضوی از خانواده فرهنگی آن کشور گردند) قربانی شعارهایی نظیر «محور شرارت» گردیده و احساس امنیت و تعلق خویش را تا حدودی از دست می‌دادند. این فرزندان مهاجرت، که برخلاف والدینشان ریشه قابل اتکایی در فرهنگ ایران نیز نداشتند، به ناگاه دچار آوارگی فرهنگی گشته و از این رو تلاش ناگزیری را در جهت شناسایی ریشه‌های واقعی خویش آغاز نمودند^۱. یاسمین دارزنیک یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ادبیات مهاجرت ایرانی در آمریکا در دوره بعد از

۱. در چند سال اخیر، بیشتر ایرانیانی که به زبان انگلیسی نوشته‌اند از نسل دوم مهاجران بوده‌اند.

۱۱ سپتامبر را غلبه موضوعات مرتبط با تاریخ و فرهنگ ایران می‌داند، این در حالی است که ادبیات مهاجرت دیگر اقوام معمولاً زندگی روزمره و فردی مهاجران در آمریکا را مدنظر قرار می‌دهند (۲۰۰۸، ۵۶). این جستجوی فرهنگی ناگزیر، انگیزه‌ای برای پدید آمدن تعدادی آثار در قالب شعر، رمان، نوشته‌های ادبی و یادنگاشت از جانب نسل دوم مهاجران ایرانی گردید. این گونه بود که خوانندگان غربی برای نخستین بار صدای ویژه ادبیات مهاجرت ایرانی را شنیده و می‌شناختند.

تعدادی از آثار ادبی‌ای که از این جستجوی فرهنگی و هویتی حاصل گردیدند، به جای تلاش منفعلانه در جهت ارضای انتظارات خوانندگان غربی، شناخت درست‌تر و بازنمایی واقعی‌تر فرهنگ و هویت ایرانی و اسلامی را مدنظر خویش قرار دادند. با این توصیف، می‌توان گفت که روایت‌های این «شهرزادان غریب» شب‌های پراضطراب ۲۰۰۱ و پس از آن، همانند روایت‌های شهرزاد قصه‌های هزار و یک شب، به تلاشی برای بقا (فرهنگی و همچنین جسمانی) تبدیل می‌گردید. اگرچه برخی نویسندگان بقای جسمانی خویش را در اتخاذ رویکرد منفعلانه در جهت رضا و سرگرمی شهروندان غربی خویش دیده، و با تبری جستن از فرهنگ و هویت اسلامی و ایرانی، خود را تافته جدا بافته جلوه داده‌اند، نویسندگانی هم بوده‌اند که تلاش خود را به حقیقت‌گویی معطوف نموده و اصل بی‌طرفی را تا حدودی رعایت نموده‌اند. فاطمه کشاورز یادنگاشت یاسمن و ستاره‌ها: چیزی بیشتر از لولیتا خوانی در تهران (۲۰۰۷) را در واکنش به اشاعه تصاویر منفی از ایران در لولیتا خوانی در تهران (۲۰۰۳) به قلم آذر نفیسی نوشت. انتقاد شدید کشاورز به نفیسی، و تفاوت دیدگاه او با نفیسی، خود گواه وجود آراء و رویکردهای متفاوت میان زنان مهاجر ایرانی است.

در ادامه این مقاله، با بررسی جزئیات متنی یادنگاشت عطر سنبل عطر کاج برآئیم تا نشان دهیم که جزایری، از جمله نویسندگانی است که از اشاعه انگاره‌های ضدایرانی دوری جسته و باور به خرافه‌گرایی، زن‌ستیزی، جرم‌اندیشی، خردستیزی و واپس‌گرایی ایرانیان را - آنچنان که در آثار نویسندگانی چون آذر نفیسی، ناهید راجلین و غیره مشاهده می‌شود^۱ - به چالش کشیده و نشان می‌دهد این‌گونه کاستی‌ها محدود به فرهنگ و جغرافیای خاصی نیست. وی همچنین به شیوه‌ای تمثیلی، موانع و مخاطرات پیش‌روی داستان نویسان مهاجر ایرانی را به

۱. مرندی و پیرنجم‌الدین (۲۰۰۹) تعداد زیادی از این‌گونه یادنگاشت‌ها را به عنوان نمونه‌هایی از آثار شرق‌شناسانه بررسی کرده‌اند.

تصویر کشیده و از این طریق روایت خود را در تقابل با آثاری عرضه می‌کند که در آن زنان مهاجر ایرانی خواسته یا ناخواسته به باورهای شرق‌شناسانه دامن زده و نوعی فمینیسم آلوده به شرق‌شناسی را عرضه کرده‌اند. استفاده از طنز در توصیف زندگی در آمریکا و تغییر مکرر صحنه داستان از ایران به آمریکا و برعکس، این اثر را در تقابل با یادنگاشت‌هایی چون *لولیتاخوانی* در تهران، اثر نفیسی و دختران پارسی اثر راجلین قرار می‌دهد که در آن‌ها نویسندگان، با تمرکز بر زندگی در ایران، زن‌ستیزی و جزم‌اندیشی ایرانیان را از دیدگاهی غربی شده برای خوانندگان غربی توصیف می‌کنند.

من و خانواده‌ام نمی‌دانستیم چرا آمریکایی‌ها چنین تصویر غلطی از ایران دارند، تا اینکه روزی یکی از همسایه‌ها سرنخی به دستمان داد. او گفت که فیلم *لورنس عربستان* را دیده است و به همین جهت ایران را خوب می‌شناسد. (دوما، ۲۰۰۴، ۳۳)

فیروزه جزایری دوما در سال ۱۳۴۴ در شهر آبادان در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمد. پدرش مهندس شرکت نفت ایران و مادرش خانه‌دار بود. وقتی هفت‌ساله بود به دلیل مأموریت پدرش از جانب شرکت نفت ایران به همراه خانواده به ایالات متحده سفر کرد و به مدت دو سال در شهر ویتی‌یر کالیفرنیا ساکن شد و دوباره به ایران بازگشت. پس از دو سال اقامت در ایران، خانواده جزایری بار دیگر به ایالات متحده مسافرت کرد و این بار برای همیشه در آن کشور ساکن شد. وی در زمان تحصیل در دانشگاه برکلی با مردی فرانسوی به نام فرانسوا دوما ازدواج کرد. نخستین تجربه نویسندگی دوما یادنگاشت *عطر سنبل عطر کاج*^۱ است که در سال ۲۰۰۳ در ایالات متحده انتشار یافت و به سرعت به رده‌های نخست آثار پرفروش رسید. این اثر همچنین نامزد نهایی چند جایزه ادبی معتبر، از جمله جایزه ادبی تربر شد. ترجمه فارسی این کتاب در ایران در کمتر از چهار سال به چاپ هجدهم رسید. دوما در این اثر به روایت زندگی خود و خانواده‌اش در ایالات متحده از زمان مهاجرت آن‌ها تا زمان حاضر می‌پردازد. در *عطر سنبل عطر کاج*، به مثابه یک یادنگاشت، سرگذشت فردی شخصیت در بستر وقایع تاریخی-اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی ایران و ایالات متحده روایت شده است. یکی از ویژگی‌های این اثر در مقایسه با برخی آثار مشابه، تلاش نویسنده در حفظ بی‌طرفی و صداقت در بازنمایی وقایع تاریخی و توصیف ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی ایران و آمریکاست.

۱. این اثر در سال ۲۰۰۳ در ایالات متحده با عنوان *Funny in Farsi* انتشار یافت. ترجمه فارسی این کتاب با عنوان *عطر سنبل عطر کاج* از سوی نشر قصه و با ترجمه محمد سلیمانی‌نیا در سال ۱۳۸۴ برای نخستین بار به بازار عرضه شد. تحقیق حاضر بر اساس متن انگلیسی کتاب انجام گرفته و ترجمه نقل قول‌ها از محققان است.

صرف نظر از برخی کلی‌گویی‌ها در باب واقعیات اجتماعی ایران، از جمله رسوم ازدواج و فرصت‌های تحصیلی برای دختران، و پاره‌ای اشکالات در تفسیر وقایع تاریخی، از جمله ماجرای سفارت‌خانه آمریکا در ایران، می‌توان گفت که نویسنده در بازتاب واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی رویکرد نسبتاً بی‌طرفانه و عینی‌تری را اتخاذ کرده است. از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های این اثر نقد گفتمان حاکم بر فضای رسانه‌ای و سیاسی ایالات متحده، به ویژه گرایش‌های نژادپرستانه و اسلام‌هراسانه در این کشور است.

یکی از بن‌مایه‌های مکرر در یادنگاشت دوما، عقاید و تصورات کلیشه‌ای غربی‌ها درباره ایران است. این عقاید، که ریشه در آثار ادبی و غیرادبی مستشرقان کهنه و نو و همچنین تبلیغات رسانه‌ای در غرب دارد، همواره هسته «دانش» تغییرناپذیر غربی‌ها درباره خاورمیانه، از جمله ایران، را تشکیل داده است. اغلب این تصاویر و تصورات هرگونه ارتباط با تئاتر زنده و پویای حیات اجتماعی و فرهنگی ایران را از دست داده و، جز در لابه‌لای صفحات پوسیده کتاب‌های مستشرقان و متون رسانه‌ای غرب، مایه‌ازای دیگری ندارند. ادوار سعید، در کتاب مهم و تأثیرگذار شرق‌شناسی (۱۹۷۷)، یکی از مهم‌ترین مشکلات شرق‌شناسی در ارتباط با خاورمیانه را در اتکای همیشگی این نحله به دسته‌بندی‌ها و مقولات کلی و اجتناب از پرداختن به پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های تاریخی، مذهبی، اجتماعی، و جغرافیایی در این منطقه می‌داند. سعید این رویکرد غیرتاریخی و این «دانش» بی‌تمایز و تغییرناپذیر را ابزار ایدئولوژیک برای تحکیم و تداوم استیلای طولانی‌مدت غرب بر منطقه خاورمیانه در سده‌های اخیر می‌داند. او معتقد است که شرق‌شناسی تحت عناوین و مقولات کلی چون «الگوی ذهنی عربی»، «ذهن شرقی»، «جامعه اسلامی» و... کوشیده است تا به انحای گوناگون مردمان خاورمیانه، آسیای شرقی و شمال آفریقا (و حتی فراتر از این‌ها) را تنبل و درمانده، وحشی و عقب‌مانده، و جبرگرا و خرافاتی معرفی کند (۱۰۲)؛ جوامعی عقب‌مانده که تحت فرمان حکومت‌های مستبد و در شرایط دشوار و به دور از رفاه و عدالت اجتماعی به سر برده و تنها راه بهبودی اوضاع خویش را در چرخش کواکب جستجو می‌کنند. طبیعی است که چنین مردمانی فاقد هرگونه اراده تاریخی و حرکت اجتماعی بوده و تنها راه نجات آنان طرح‌های استعماری و امپریالیستی غرب است.

فیروزه^۱، راوی داستان، در اوایل اقامتش در آمریکا در دهه ۷۰ میلادی، درمی‌یابد که از

۱. در این مقاله برای اشاره به راوی داستان از اسم «فیروزه» و برای اشاره به نویسنده از «دوما» استفاده شده است.

نظر آمریکایی‌ها «همه مردم خاورمیانه مثل هم‌اند» (۲۱). اکثر مردم آمریکا، که نمی‌توانند ایران را از کشورهای عربی و آفریقایی متمایز کنند، مکرراً درباره لورنس عربستان، صحرای آفریقا، و... از فیروزه پرسش می‌کنند. فیروزه به سختی تلاش می‌کند تا به آن‌ها بیاموزد که صحرای آفریقا در قاره دیگری است و این که لورنس عربستان ارتباط چندانی با ایران ندارد، اما انگار گوش کسی بدهکار نیست. جالب توجه اینکه آمریکایی‌ها به طرز شگفتی بر این تصورات اصرار ورزیده و انگار «آرزوی ندانستن» در آن‌ها مانع جستجوی حقیقت می‌گردد. این آرزوی ندانستن چنان وسواس‌گونه و غلبه‌ناپذیر است که فیروزه گاهی وقت‌ها تلاش در جهت روشنگری را رها کرده و در صدد سرگرم کردن خویش و دست انداختن آن‌ها برمی‌آید:

بعضی وقت‌ها از پرسش‌های آن‌ها کلافه می‌شدم، اما هرگز با مشت به سر کسی نکوبیدم، در عوض از کلمات استفاده می‌کردم. یکی از پسرهای مدرسه، که همیشه سوالات خیلی احمقانه‌ای می‌پرسید، یک روز در مورد شتر و صحرای آفریقا از من سؤال کرد. این بار، که انگار بارقه‌هایی از حرفه آینده‌ام، یعنی داستان‌نویسی، در من ظاهر شده بود، شروع به داستان‌بافی کردم. گفتم بله، شتر هم داشتیم، یکی یک کوهانه و یکی هم دو کوهانه. شتر یک کوهانه مال پدرم بود و آن یکی، استیشن واگن خانوادگی‌مان بود. پسرک که چشمانش از حلقه درآمده بود گفت: «کجا نگهشون می‌داشتین». گفتم: «خوب، تو گاراژ دیگه». پسرک که به مراد دلش رسیده بود به سرعت دور شد تا دانش خود را با بقیه بچه‌ها، که در حیاط بازی می‌کردند، در میان بگذارد (تأکید از محققان) (۳۳-۳۴).

این صحنه به ظاهر ساده، اما طنزآمیز، حاوی چند نکته مهم است. نخست اینکه نویسنده، به شیوه‌ای تمثیلی، سرنوشت خطیر داستان‌نویسان مهاجر ایرانی در غرب را با بیان این واقعه به ظاهر کودکانه ترسیم می‌کند. خودتحریفی و «داستان‌بافی» فیروزه بازیگوش در این صحنه، شبیه سرنوشت داستان‌نویسانی است که در فضای اجتماعی تبلیغات‌زده و سیاست‌زده پس از ۱۱ سپتامبر قلم به دست گرفته و در صدد شناساندن ایران به خوانندگان غربی برمی‌آمدند، آن هم در زمانی که، تحت القای حجم وسیع و بی‌سابقه‌ای از تبلیغات رسانه‌ای، اکثر خوانندگان غربی کمترین تردیدی به «دانش» خود درباره خاورمیانه و ایران ندارند. تلاش فیروزه در جهت سرگرم کردن پسرک خیالباف شبیه تلاش نویسندگانی است که، به امید رضایت‌خاطر خوانندگان و اقناع ناشران، و با انگیزه نوشتن آثار پرفروش، «داستان‌بافی» و خودتحریفی را به حقیقت‌گویی ترجیح داده‌اند. نکته دوم اینکه، دوما در این صحنه، برخورد پسرک با داستان

فیروزه و نوع تعبیر او از «دانش» را، به شیوه‌ای تمثیلی، با «دانش» شرق‌شناسی مقایسه کرده است. دوما، در این صحنه طنزآمیز، مرزهای محدود و خطوط قرمز «دانش» شرق‌شناسی را مورد انتقاد قرار داده و بر واپس‌گرایی و تغییرناپذیری انگاره‌های شرق‌شناسانه تأکید می‌کند. آنچه تکاپوی پسرک در جست‌وجوی «دانش» را به نتیجه مطلوب می‌رساند، می‌بایست تکرار محض، یا حداکثر تأیید، تصورات و انگاره‌های پیشین وی باشد. دوما، در این صحنه، آنچه را که ادوارد سعید، تغییرناپذیری دانش شرق‌شناسی می‌داند، به شیوه‌ای ملموس نشان داده است. ضیاء‌الدین سردار، با اشاره به تغییرناپذیری انگاره‌های شرق‌شناسانه، این دانش را نوعی ناآگاهی نظام‌مند و خودفریبی خودخواسته می‌داند که عیار اعتبار آن نه صحت علمی، بلکه ایجاد خودرضامندی و خودبرتربینی در سوژه غربی است (۴).

سعید یکی از موارد تغییرناپذیر در شرق‌شناسی را تأکید این دانش بر عقب‌ماندگی جوامع «مشرق‌زمین» می‌داند تا بدین وسیله، ضمن القای حس برتری در میان غربیان، طرح‌های استعماری و امپریالیستی غرب را از لحاظ اخلاقی و انسانی موجه جلوه دهد (۱۷۲). کاریل چرچیل، نمایشنامه‌نویس نامدار انگلیسی، در نمایشنامه‌ای کوتاه با عنوان هفت کودک یهودی (۲۰۰۹)، که در واکنش به وضعیت غزه نوشت، استفاده از مفهوم چادرنشینی و شتر را راهبردی ایدئولوژیک می‌داند که سیاستمداران اسرائیلی با تکیه بر آن، خانه‌های فلسطینیان را تصاحب می‌کردند. در این نمایشنامه، پدر و مادری یهودی، که منزل خانواده‌ای فلسطینی را اشغال و تصاحب کرده‌اند، برای پنهان کردن این قضیه از کودک خود به تمهیداتی آشنا روی می‌آورند:

بهبش [به کودک] بگو آن‌ها [فلسطینی‌ها] بدوی و بیابانگردند

از شتر و بیابان و خرما برایش بگو

بهبش بگو در چادر زندگی می‌کنند

بهبش بگو اصلاً خانه نداشته‌اند. (ب ۴)

در روزهای اول اقامتشان، فیروزه و پدرش، کاظم، از بی‌اطلاعی غربی‌ها از سنت نفت ایران و، در عوض، کنجکاویشان درباره «گره‌های پارسی» شگفت‌زده می‌شوند.^۱ در واقع اگر

۱. براساس روایت دوما، چون در سال‌های قبل از انقلاب اکثر مردم آمریکا حتی اسم ایران را هم نشنیده بودند، ایرانیان به ناچار می‌گفتند که اهل Persia هستند. بعد از انقلاب و به دنبال اشغال سفارت آمریکا در تهران، اسم ایران بر سر زبان‌ها می‌افتد، اما اکنون که ایرانی بودن جرم محسوب می‌شد، ایرانیان باز هم به ناچار خود را اهالی Persia معرفی می‌کردند.

هم کسی در میان آمریکایی‌ها پیدا شود که بتواند میان ایران و قاره آفریقا تفاوتی قائل شود، این دانش وی را باید مدیون «گره‌های پارسی» دانست. فیروزه و پدرش، همانند بیشتر مردم ایران، نمی‌دانند به پرسش‌های مکرر دوستان آمریکایی خود درباره «گره‌های پارسی»، چه پاسخی باید بدهند. یکی از بخش‌های جالب و طنزآمیز این یادنگاشت، خاطره‌ای از دوران دانشجویی کاظم و دیدار وی با فیزیکی‌دان معروف مقیم آمریکا، آلبرت اینشتین، است. کاظم به کمک چند تن از استادان دانشگاه محل تحصیلش به دیدار اینشتین در نیوجرسی می‌رود. او که دانشجوی صنعت نفت بوده و به فیزیک نیز بسیار علاقه‌مند است، با شور و اشتیاق بسیار نظر اینشتین را درباره صنعت نفت ایران جويا می‌شود. اینشتین، که انگار چیزی از ایران معاصر و نفت ایران نشنیده است، در پاسخ می‌گوید: «من فرش‌های معروف و گره‌های زیبایتان را می‌شناسم» (۹۴).

در این صحنه نیز، دوما پایبندی وسواس‌گونه غربی‌ها به تصورات و دانش سنتی و آرشیوی درباره ایران را دستمایه طنز انتقادی خویش قرار داده است. یادآوری این نکته که اینشتین در فرهنگ جهانی به نماد دانش و آگاهی تبدیل شده است، تناقض موجود در این صحنه را آشکارتر می‌کند. در واقع، این صحنه تمثیلی تناقض آشکار در برخورد غربی‌ها با شرق را، در عصر تولید و انتشار سریع اطلاعات، نمایان می‌کند. در این جا، بی‌اطلاعی غربی‌ها از صنعت نفت ایران نمایانگر یک ویژگی اساسی و راهبردی در شرق‌شناسی است که منتقدان این نحله بر آن انگشت گذاشته‌اند. همان‌طور که ادوارد سعید اشاره می‌کند، شرق‌شناسی همواره جوامع شرقی، به ویژه جوامع غرب آسیا و شمال آفریقا را عقب‌مانده و به دور از هرگونه پیشرفت مدنی و صنعتی نشان داده است و در عمل طرح‌های استعماری غرب را از لحاظ انسانی و اخلاقی موجه جلوه داده است (۱۷۲). انور عبدالمالک علاقه پژوهشگران این نحله را به شناساندن و ستایش زبان‌ها و فرهنگ‌های باستانی و مرده در خاورمیانه، از نشانه‌های این ویژگی اساسی شرق‌شناسی می‌داند (۵۱). او نیز این رویکرد را راهبردی سیاسی می‌داند که هدفش القای این باور است که جوامع شرقی از گذشته درخشان خویش فاصله گرفته و سیر نزولی و رو به زوال این جوامع و جذب نهایی آن‌ها در تمدن غرب اجتناب‌ناپذیر است (همان). عبدالمالک اصرار غربی‌ها بر استفاده از اسامی باستانی مناطق شرقی را نیز از همین جنس می‌داند (همان). دوما می‌گوید: «هروقت به کسی می‌گفتم که ایرانی هستم، بلافاصله بعد از آن می‌گفتم: همان جایی که گره‌های پارسی زندگی می‌کنند» (۳۳). به علاوه، بی‌اطلاعی آمریکایی‌های دهه ۷۰ از تاریخ معاصر ایران، به ویژه مسئله جنجالی

ملی شدن نفت ایران، نمایانگر گرایش گفتمان حاکم در ادبیات و رسانه‌های غربی است که نتیجه آن سرپوش گذاشتن بر تاریخ استثمار و چپاول منابع طبیعی این کشور از جانب دولت‌های غربی بوده است. دوما در این یادنگاشت داستان تلاش تاریخی مردم ایران در ملی کردن صنعت نفت و ایجاد حکومت قانون و کارشکنی متقابل دولت‌های غربی را برای خوانندگان انگلیسی‌زبان بیان می‌کند. در واقع، یکی از نقاط قوت این یادنگاشت آوردن اینگونه مسائل به خودآگاهی سیاسی ادبیات انگلیسی، به ویژه ادبیات مهاجرت ایرانی، است. به هر حال، جالب توجه است که در دهه ۱۹۷۰، علیرغم تاریخ طولانی چپاول منابع نفتی ایران از جانب دولت‌های غربی، بیشتر آمریکایی‌ها هنوز اسمی از ایران نشنیده‌اند: «از پرسش‌های آن‌ها پیدا بود که بیشتر آمریکایی‌ها در سال ۱۹۷۲ هیچ اسمی از ایران نشنیده بودند» (دوما ۳۱). بعد از انقلاب و اشغال سفارت آمریکا، بی‌اطلاعی از ایران به یکباره جای خود را به نفرت می‌دهد. فیروزه برخورد متفاوت مردم با او و شوهر فرانسوی‌اش را به شیوه‌ای طنزآمیز بیان می‌کند و با اشاره به گذشته استعماری دولت‌های غربی، به طور غیرمستقیم به انگیزه احتمالی اشغال سفارت اشاره می‌کند:

کافیست شوهرم اسم فرانسوی‌اش را بگویند، تا ناگهان جذاب جلوه کند. همه فکر می‌کنند که او روشنفکری حساس و تحصیلکرده است که اگر مشغول زمزمه اشعار بود لر نباشد، به خلق نقاشی امپرسیونیستی می‌پردازد [...] من همیشه می‌گویم «می‌دانید که فرانسه گذشته استعماری زشتی دارد» اما این مهم نیست [...] آن‌ها من را که می‌بینند یاد گروگان‌ها می‌افتند (۴۱-۴۰).

در این ایام، فیروزه و خانواده‌اش ماشین‌هایی را در خیابان می‌بینند با برجسب‌هایی حاوی این عبارات: «ایرانی‌ها به خانه‌تان برگردید» و «ایرانی کجاست برای هدف تیراندازی؟» (۳۶) آمریکایی‌ها از ایرانیان خشمگین‌اند، هیچ توضیحی را نمی‌پذیرند، کاری هم به گذشته روابط آمریکا و ایران ندارند. انگار احساس ایرانیان به آمریکا باید عشق بی‌قید و شرط باشد: هنگامی که خانواده فیروزه برای اولین بار فرانسوا را به رستوران دعوت می‌کنند، فرانسوا تا سرحد مرگ غذا می‌خورد. وقتی فیروزه با تعجب علت این کارش را می‌پرسد، فرانسوا می‌گوید برای خشنود کردن آن‌ها این کار را کرده است، چون می‌داند که «مردم خاورمیانه دوست دارند به دیگران غذا بدهند» (۱۴۳).

از جمله عقاید قالبی و شرق‌شناسانه‌ای که در یادنگاشت دوما شالوده‌شکنی و تهی شده

است، عقیده به تقابل اساسی میان کشورهای اسلامی به مثابه سرزمین اسارت و غرب به مثابه «سرزمین آزادی» است. در واقع، داستان فرار زن جوان از ایران و اقامت او در «سرزمین آزادی» (غرب، به ویژه ایالات متحده) یکی از درونمایه‌های مکرر و آشنای یادنگاشت زن ایرانی و یکی از مهم‌ترین شناسه‌های این گونه ادبی است. در بسیاری از این آثار جامعه ایران به عنوان جامعه‌ای مردسالار و بی‌اعتنا به حقوق و خواسته‌های زنان مطرح شده است. در واقع، مفهوم ایران به مثابه «خانه پدر» یکی از بن‌مایه‌های رایج در یادنگاشت زن ایرانی بوده و داستان فرار از «زندان پدر» شالوده اصلی بسیاری از این یادنگاشت‌ها و رمان‌ها را تشکیل داده است.^۱ بر همین اساس، و قتی فیروزه پدرش را از تصمیم به نوشتن یادنگاشت مطلع می‌کند، کاظم می‌گوید: «عالیه! فقط اسم ما رو نبر» (۶۳). دوما شهره شدن ایالات متحده به «سرزمین آزادی» (land of the free) را از مفهوم رایج و کلیشه‌ای آن تهی کرده و مفهومی طنزآمیز به آن داده است. از آن‌جا که زندگی مهاجران و اقلیت‌های نژادی و مذهبی در ایالات متحده با منظرسازی‌های رسانه‌ای سازگاری چندانی ندارد، او، به ناچار، مفهوم «سرزمین آزادی» را در ابعاد دیگری از زندگی مهاجران و اقلیت‌های نژادی جست‌وجو می‌کند:

معنای دیگر این آزادی، مجاز بودن افراد در امتحان کردن نمونه‌های رایگان [free] خوراکی‌های گوناگون در فروشگاه‌های سراسر این سرزمین است. در سرزمین مادری من، اگر کسی قبل از خریدن چیزی آن را مزه کند، مرتکب کار زشتی شده است. در اینجا، آدم می‌تواند چیزی را مزه کند و نخرد؛ جالب این‌که، فروشنده از او تشکر هم می‌کند (۷۵).

اما گاهی همین سرزمین آزادی، آزادی را از شهروندان سلب می‌کند. دوما نشان می‌دهد که چگونه پس از بالا گرفتن تنش میان ایران و ایالات متحده، به دنبال ماجرای سفارت‌خانه آمریکا در تهران، مهاجران ایرانی در ایالات متحده از حقوق شهروندی خود محروم می‌شوند. فیروزه، در این روزهای پرتنش، با مدرک دانشگاهی در جست‌وجوی کار به هر دری می‌زند، اما هر بار جواب رد می‌شنود. او به ناچار تصمیم می‌گیرد که از یک اسم غربی به جای اسم خودش استفاده کند. پس از این اتفاق، او با پیشنهادی کاری زیادی مواجه می‌شود. دوما با لحنی طنزآمیز این تغییر رویه کارفرمایان آمریکایی را برای خودش تفسیر می‌کند: «البته شاید

۱. برای نمونه می‌توان به لولیتا خوانی در تهران آذر نفیسی، دختران پارسای ناهید راجلین، آشپزخانه زعفرانی یاسمین کروتر، و آسمان کونکنا‌های سرخ زهره قهرمانی اشاره کرد.

برحسب تصادف بوده باشد [...] از همان نوع تصادفاتی که باعث می‌شود آفریقایی تبارها در نیویورک خیلی دیر تاکسی گیر بیاورند!» (۶۵).

یکی از بنمایه‌های مکرر این یادنگاشت جزم‌اندیشی و بی‌مدارایی رایج در جامعه و فرهنگ آمریکاست. دوما، به شیوه‌های گوناگون، خودرضامندی و بی‌مدارایی اکثریت حاکم بر آمریکا را به تصویر می‌کشد. به عنوان نمونه، فیروزه و بستگانش تحت فشار جامعه و فرهنگ حاکم، و برای رهایی از تمسخر و توهین، مجبور به تغییر اسامی ایرانی خویش می‌شوند:

اسم یکی از بستگان ما «فربد»، به معنای «بزرگی» است. وقتی به آمریکا آمد، بچه‌ها فارت‌هد [Farthead] صدایش می‌کردند. برادرم، «فرشید» (یعنی «آنکه روشنی می‌بخشد») به فارت‌شیت [Fartshit] تبدیل شد. اسم دوستم، «نگار» [Neggar]، به معنی «معشوق» است؛ البته احتمالاً ترجمه دقیق‌تر این اسم چنین است: «آنکه اسمش تقریباً آشوب برمی‌انگیزد». برادرش «آرش» (بخشنده) در اوایل اقامتش نمی‌دانست که چرا هرگاه اسمش را می‌گفت مردم می‌خندیدند و از او می‌پرسیدند: «خارش دارد؟» (۶۲)

به همین دلیل، اکثر بستگان و دوستان فیروزه به ناچار اسامی ایرانی خویش را با اسامی غربی جایگزین می‌کنند تا آزادانه‌تر زندگی کنند. علاوه بر این، در نقل قول بالا، استحاله اسامی پر معنا و زیبای ایرانی، به شیوه‌ای تمثیلی، به استحاله عناصر فرهنگی ایران در نوشته‌های انگلیسی‌زبان اشاره می‌کند. به عبارت دیگر، دوما ظرفیت‌های زبان و ادبیات انگلیسی را، برای بازنمایی فرهنگ و جامعه ایرانی، ناکافی و ناکارآمد می‌داند. او با اشاره تمثیلی به فضای تنگ و بی‌مدارای زبان انگلیسی، هشدار و انتقادش را متوجه نویسندگان مهاجری می‌کند که زبان انگلیسی و ژانرهای فرهنگی غرب را به عنوان وسیله بازنمایی و ترجمان فرهنگ ایران برگزیده‌اند. در واقع، بسیاری از زنان مهاجر ایرانی که در دوره بعد از ۱۱ سپتامبر به نویسندگی پرداخته‌اند، همانند شخصیت‌های عطر سنبل عطر کاج، به جای کوشش در بازنمایی و ترجمه دقیق عناصر فرهنگی ایران، تسلیم اقتضائات فرهنگی و فشار جو تبلیغاتی و رسانه‌ای حاکم می‌شوند و، به ناچار، تحریف و خودسانسوری را به حقیقت‌گویی ترجیح می‌دهند. هنگامی که اینشتین، در پاسخ به پرسش کاظم درباره صنعت نفت ایران، از «گره‌های پارسی» صحبت می‌کند، کاظم علیرغم میل باطنی حرف او را با گفتن «بله، بله!» تأیید می‌کند، زیرا به نظر او،

۱. کلمه nigger واژه‌ای توهین آمیز برای اشاره به سیاه‌پوستان است، و اشاره به آن «تقریباً آشوب برمی‌انگیزد»!

«وقتی آدم می خواهد بر کسی مثل آلبرت انشتین تاثیر خوبی بگذارد، وانمود می کند می داند آن نابغه درباره چی صحبت می کند». این «وانمود» کردن سرنوشت زنان نویسنده‌ای بوده است که به مثابه فرودست^۱ (به تعبیر اسپواک)، برای یافتن گوش شنوا چاره‌ای جز تأیید مخاطبان غربی خود نداشته‌اند.

فیروزه در دانشگاه با فرانسوا دوما آشنا می‌شود و فرانسوا خیلی زود تصمیم می‌گیرد که با وی ازدواج کند. فرانسوا، داستان‌های زیادی درباره مردمان خاورمیانه شنیده و خوانده است که در آن‌ها بیگانه‌وشی (exoticism) و ماجراهای افسانه‌وار بسیار مشهود است. اگرچه فیروزه می‌داند که اغلب عقاید فرانسوا در باره آن‌ها نادرست و توهم‌آمیز است، نمی‌خواهد با وی مخالفت کند، زیرا «دانش» فرانسوا خدشه‌ناپذیر به نظر می‌رسد (۵۸). فرانسوا و فیروزه از بیان تصمیمشان نزد پدر و مادر فیروزه وحشت دارند، زیرا از قبل حدس می‌زنند که آن‌ها با ازدواج اختیاری دخترشان به شدت مخالفت می‌کنند. فیروزه می‌داند که مادرش همواره رؤیای دامادی از یک خانواده اصیل ایرانی را در سر داشته است، بنابراین وی نیز بر ترس و بدبینی فرانسوا می‌افزاید. سرانجام، هنگامی که فیروزه با نومیادی تصمیمش را با مادرش در میان می‌گذارد، با واکنشی روبه‌رو می‌شود که به شدت شگفت‌زده‌اش می‌کند: «وقتی مادرم فهمید که می‌خواهم با فرانسوا ازدواج کنم، گفت: من دو پسر داشتم، حالا انگار سه پسر دارم. و با دستش اشک‌هایش را پاک کرد» (۱۴۴). این واکنش غیرمنتظره، فیروزه را به یک بینش ارزشمند می‌رساند: اینکه «کسانی که فکر می‌کنیم خیلی خوب می‌شناسیم، همیشه بیشتر از همه غافلگیرمان می‌کنند» (همان). اما پدر فیروزه، که مانع اساسی به نظر می‌رسد، بسیار راحت‌تر با این مسئله برخورد می‌کند: «پدرم از اینکه من ازدواج می‌کردم خوشحال بود، و چون تنها یک دختر داشت، از این‌که فرانسوا از وی اجازه خواسته بود، بسیار خوشنود به نظر می‌رسید» (همان).

در مقابل، مادر فرانسوا هرگز به ازدواج پسرش با یک مسلمان رضایت نمی‌دهد و قبل از این‌که حتی وی را ببیند، پیغام می‌دهد که هرگز اجازه نخواهد داد که فیروزه پایش را در خانه‌اش بگذارد (۱۴۱). فیروزه از شوهرش می‌پرسد: «امکان داشت تو بتوانی با کسی دوست شوی که مادرت از این هم آزرده‌تر شود»، و فرانسوا در پاسخ می‌گوید که «یک دختر سیاهپوست دو جنس‌گرای کمونیست واقعاً آزارش می‌داد» (همان). این سیاهه از کدهای هویتی

۱. گایاتری اسپواک، در مقاله معروفی با عنوان «آیا فرودست میتواند سخن بگوید؟» از مفهوم فرودست (subaltern) برای اشاره به گروه‌های از جامعه استفاده می‌کند که از جانب گفتمان حاکم فاقد رأی یا فاقد اعتبار رأی تلقی می‌گردند.

بیانگر برجسب گذاری‌های مغرضانه‌ای است که گفتمان غالب در ایالات متحده، با تکیه بر آن‌ها، طبقات اجتماعی و نژادی خاصی را از برخی مزایای شهروندی محروم می‌کند. در جشن عروسی فیروزه، تمامی دوستان و آشنایان دعوت شده حاضر می‌شوند، اما نزدیک‌ترین افراد خانواده فرانسوا هرکدام به بهانه‌ای دعوت وی را رد می‌کنند و مادر او هیچگاه فیروزه را به خانه‌اش راه نمی‌دهد.

از جمله مهم‌ترین تفاوت‌های عطر سنبل عطر کاج با آثار مشابه تغییر محل وقوع حوادث از ایران به ایالات متحده است. در واقع، همانطور که در عنوان فرعی این کتاب (بزرگ شدن یک ایرانی در آمریکا) مشهود است، دوما به جای آنکه ایران را از دیدگاهی غربی شده به تصویر بکشد، بیشتر آمریکا را از دیدگاه یک ایرانی، به خود آمریکایی‌ها شناسانده است. او اغلب انگاره‌های رایج در «یادنگاشت زن ایرانی» را به خود جامعه و فرهنگ آمریکا نسبت داده و با این کار، ضمن ساختارشکنی انگاره‌های ایرانی رایج در ادبیات انگلیسی، از جامعه آمریکا آشنایی‌زدایی کرده است. خواننده، هنگامی که پی می‌برد که اغلب مردم آمریکا در دهه ۷۰، علیرغم چند دهه اشتغال دولیشان در ایران، حتی اسمی از این کشور نشنیده و قاره آفریقا را با آسیا یکی می‌پندارند، یا هنگامی که فرانسوا برای خشنود کردن پدر و مادر فیروزه تا سرحد مرگ غذا می‌خورد، در ذهن خود، مردم آمریکا را مردمی کم‌اطلاع، خرافاتی، و عقب‌مانده تصور می‌کند، صفاتی که همواره از جانب شرق‌شناسان غربی در مورد مردمان مشرق‌زمین، از جمله مسلمانان، استفاده شده است. به همین شیوه، دوما مفهوم آمریکا به عنوان «سرزمین آزادی» را از معنای همیشگی آن تهی کرده و مفهوم ازدواج اجباری و استبداد خانگی را در خود جامعه آمریکا جستجو کرده است.

سید مجید حسینی، نویسنده سفرنامه هاروارد مک‌دونالد (۱۳۹۱)، که شرح مشاهدات وی طی سفر علمی‌اش به آمریکا در سال ۱۳۹۰ است، در سرآغاز کتاب اینچنین به یادنگاشت دوما اشاره می‌کند:

صبح امروز که از فرودگاه بین‌المللی جان اف کندی وارد خاک آمریکا شدم، به نظم آمد هرچه خوانده‌ام، هیچ است و باید از نو دستگاه ذهنم را بچینم، از سفرنامه جلال آل‌احمد گرفته تا بهشت شداد جلال رفیع و از رمان بی‌وتن امیرخانی تا خنده‌دار به فارسی [عطر سنبل عطر کاج] فیروزه جزایری دوما، همه حرف خودشان را زده‌اند نه حرف این سرزمین را (۹).

این گفته از دو لحاظ دارای اهمیت است. نخست اینکه نویسنده، با یادآوری پاره‌ای از کاستی‌های موجود در کتاب دوما، به درستی درباره هرگونه خوانش غیرنقادانه از این کتاب هشدار داده است. مسلم است که کتاب دوما دستخوش نوعی «کاستی ساختاری» است که ویژه ادبیات مهاجرت به طور عام و ادبیات مهاجرت ایران به طور خاص است: تصویر نویسنده مهاجر از سرزمین پدری بر اساس خاطرات وی یا دیگران از دهه‌های گذشته استوار است و از این رو از واقعیات اجتماعی روز و همچنین از پیشرفت‌های مدنی حاصل شده در ایران فاصله دارد. از جمله نتایج ناگزیر این امر (علاوه بر ارائه تفاسیر ناقص در باب برخی واقعیات اجتماعی، مذهبی و فرهنگی)، قرار گرفتن در گفتمانی است که همواره کشورهای شرقی را به عنوان جوامع عقب‌مانده جلوه داده است. نکته دوم این‌که، اشاره حسینی به کتاب دوما در این‌جا حاکی از تأثیر الهام‌بخش نگاه و رویکرد دوما بر این نویسنده است. شاید بتوان گفت که نقد منظرسازی رسانه‌های غربی و تلاش در جهت بازنمایی آمریکای واقعی از جانب حسینی و همچنین در آثار برخی مهاجران ایرانی در غرب، نظیر پروچیسستا خاکپور^۱ در سال‌های اخیر تا حدودی ملهم از دوما بوده‌است.

نتیجه

دوما با ارائه الگویی متفاوت از شیوه رایج در یادنگاشت‌نگاری در میان زنان مهاجر ایرانی، از مرزهای محتوایی و ساختاری این نوع ادبی فراتر رفته و انتظارات خوانندگان غربی را از روایت یک زن مهاجر ایرانی به چالش کشیده است. نخست اینکه، وی با اتخاذ لحنی طنزآمیز از همان آغاز به خواننده گوشزد می‌کند که روایت پیش‌روی‌اش داستان غم‌انگیز زن سرکوب‌شده ایرانی و فرارش به «سرزمین آزادی» (آمریکا) نیست، بلکه داستانی طنزآمیز از نگاه انتقادی زن مهاجر ایرانی به «سرزمین آزادی» است. دوم اینکه، دوما، برخلاف شیوه مرسوم در یادنگاشت‌نگاری زنان مهاجر ایرانی، محل وقوع اکثر حوادث روایت‌شده را نه در ایران، بلکه در آمریکا قرار داده است. با این کار، وی نه چالش‌های زندگی در ایران، بلکه بیشتر چالش‌های زندگی در غرب را به تصویر کشیده‌است. به عبارت دیگر، وی به جای بازنمای جامعه ایران از دیدگاهی غربی‌شده، بیشتر به بازنمایی ذهنیات یک ایرانی در تعامل با

۱. البته تصاویر ارائه شده از ایران در رمان *Sons and other Flammable Objects* (2007) این نویسنده قابل نقد است.

جامعه آمریکایی و تجربیاتش از تبعیض نژادی و فرهنگی، کم‌مدارایی، خرافه‌گرایی، و کژپنداری در جامعه آمریکا پرداخته‌است. حاصل این رویکرد ساختارشکنی از انگاره‌های رایج در شرق‌شناسی است: دوما تعاریف قالبی و صفات کلیشه‌ایی را - همانند استبداد و جزم‌اندیشی، خرافه‌گرایی، واپس‌گرایی، زن‌ستیزی - که شرق‌شناسان همواره به جوامع شرقی و اسلامی اطلاق کرده‌اند، در خود جامعه آمریکا جستجو کرده و با این کار تقابل دوگانه غرب/شرق را مورد پرسش قرار داده است. برای مثال، همانطور که در بالا ذکر شد، وی با روایت مداخلات غرب در مسئله نفت ایران و حمایت آمریکا از استبداد سلطنتی این کشور، گفتمان صدور دموکراسی غرب و منظرسازی رسانه‌های غربی در سال‌های پس از حملات ۱۱ سپتامبر، و شهره شدن غرب به عنوان حامی آزادی و دموکراسی را مورد پرسش قرار داده است. در حالی که خوانندگان غربی انتظار دارند که دوما از نجات یک زن ایرانی در نتیجه فرار به «سرزمین آزادی» بنویسد، وی مدام از آزادی‌های سلب‌شده و محرومیت‌های اجتماعی شخصیت‌های اثرش در ایالات متحده می‌نویسد. همچنین، همانطور که در بررسی نشان داده شد، آگاهی دوما نسبت به مخاطرات و چالش‌های پیش‌روی داستان‌نویسان ایرانی در غرب و نیز آگاهی‌اش نسبت به ظرفیت‌های محدود زبان و ادبیات انگلیسی، روایتش را به تلاشی در جهت ساختارشکنی و تغییر مرزهای ساختاری و محتوایی یادنگاشت زن ایرانی به عنوان یک نوع ادبی تبدیل کرده است.

Bibliography

- Abdel-Malek, Anouar. (2000). "Orientalism in Crisis." *Orientalism: A Reader*, edited by A. L. Macfie. New York: New York University Press. 47-56.
- Adams, Kate. (1999). "The Way We Were," *Women's Review of Books*, xvi (12): 8-9.
- Adams, Lorraine. (2008). 'Beyond the Burka', *New York Times*. <<<http://www.nytimes.com>>
- Bahramitash, Roksana. (2005). "The War on Terror, Feminist Orientalism and Orientalist Feminism: Case Studies of two North American Bestsellers." *Critique: Critical Middle Eastern Studies*, 14(2): 223-237.
- Churchill, Caryl. (2009). *Seven Jewish Children*. London: Nick Hern Books.

- Dabashi, Hamid . (2006). "Native Informers and the Making of the American Empire", *Al-Ahram Weekly On-line*, 797.1-7.
- Darznik, Jasmin. (2007). "Writing Outside the Veil: Literature by Women of the Iranian Diaspora." PhD Thesis, Princeton University.
- . (2008). "The Perils and Seductions of Home: Return Narratives of the Iranian Diaspora." *MELUS*, 33(2). 55-71.
- Dumas, Firoozeh. (2004). *Funny in Farsi: A Memoir of Growing Up Iranian in America*. New York: Random House.
- Edward W. Said. (1978). *Orientalism*. New York: Vintage.
- Fotouhi, Sanaz. (2012). "Ways of Being, Lines of Becoming: A Study of Post-Revolutionary Diasporic Iranian Literature in English." PhD Thesis, University of New South Wales.
- Ho, Christina. (2010). "Responding To Orientalist Feminism", *Australian Feminist Studies*, 25(66). 433-439.
- Hoseini, Seyed Majid. (2012). *Harvard McDonald*. Tehran: Ofogh Publications.
- Karim, Persis, M.; Rahimieh, Nasrin (2008). "Introduction: Writing Iranian Americans into the American Literature Canon". *MELUS*, 33(2): 7-16.
- Keshavars, Fatemeh. (2007). *Jasmine and Stars: Reading more than Lolita in Tehran*. Chapel Hill, University of North Carolina Press.
- Khakpour, Porochista. (2007). *Sons and Other Flammable Objects*. New York: Grove Press.
- Marandi, Seyed Mohammad, and Hossein Pirnajmuddin. (2009). "Constructing an Axis of Evil: Iranian Memoirs in the 'Land of the Free'". *The American Journal of Islamic Social Sciences*, 26(2). 23-47.
- Marandi, Seyed Mohammad. (2008). "Reading Azar Nafisi in Tehran." *Comparative American Studies*, 6(2). 179-189.
- Mowlavi, Fereshteh. (1388/2009). "Negahi Gozara be Zendegi-Naheh Nevisi," (A Glance at Biography), *Bokhara* 74. 364-369.

- Mozaffari, Nahid. (2006). "Journey from the Land of No: A Girlhood Caught in Revolutionary Iran by *Roya Hakakian*; Lipstick Jihad: A Memoir of Growing up Iranian in America and American in Iran by *Azadeh Moaveni*; Embroideries by *Marjane Satrapi*." *Women's Studies Quarterly* 34(1-2). 516-527.
- Mulkay, M. (1988). *On humor: Its Nature and its Place in Moderns Society*. London: Blackwell Publication.
- Naghibi, Nima. (2009). "Revolution, Trauma, and Nostalgia in Diasporic Iranian Women's Autobiographies". *Radical History Review*, 105. 79-91.
- Rachlin, Nahid. (2008). "Talking with a Pioneer of Iranian American Literature: An Interview with. Nahid Rachlin". Interview by Persis M Karim. *MELUS*, 33(2). 153-57.
- Sardar, Ziauddin. (1999). *Orientalism*. Buckingham: Open University Press.
- Spivak, Gayatri Chakravorty. (1988). "Can the Subaltern Speak? Speculation on Widow Sacrifice," *Marxism and the Interpretation of Culture*, eds. Cary Nelson and Lawrence Grossberg. London: Macmillan.
- Toor, Saadia. (2011). "Gender, Sexuality, and Islam under the Shadow of Empire." *S & F Online*. 9(3). <<http://barnard.edu/sfonline>>
- Vanzan, Anna. (2010). "Exploring Identity through Fiction: Women Writers in the Islamic Republic of Iran beyond Autobiography", *Alam-e Neswan: Pakistan Journal of Women Studies*, 17(1). 15-31.
- Whitlock, Gillian. *Soft Weapons: Autobiography in Transit*. Chicago: University of Chicago Press, 2007.
- Whitlock, Gillian. (2008). "From Tehran to Tehrangeles: The Generic Fix of Iranian Exilic Memoirs." *ARIEL: A Review of International English Literature*, 39(1-2). 7-27.